

نوع مقاله: پژوهشی

## بررسی تحلیلی برهان انباشتی بر اثبات وجود خدا

حسن اسدی / کارشناس ارشد فلسفه، دانشگاه باقرالعلوم

محمدجواد اصغری / استادیار گروه فلسفه، دانشگاه باقرالعلوم

دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۰۱ - پذیرش: ۱۳۹۸/۰۵/۱۴

asgharii51@gmail.com

### چکیده

از دیدگاه برخی از فلاسفه غربی، همچون بازیل میچل، ریچارد سوئین برن و کرولاین فرنکس دیویس، برای توجیه باور به وجود خداوند، باید احتمال صدق گزاره «خدا وجود دارد» از گزاره‌های متناظر خودش براساس شواهد و ادله، به بیش از ۵۰ درصد برسد. از دیدگاه آنها، ادله اثبات وجود خدا به صورت مستقل نمی‌توانند احتمال صدق نتیجه را به بیش از ۵۰ درصد برسانند، بلکه فقط می‌توانند نتیجه را تأیید کنند. بنابراین نمی‌توان براساس تک‌تک آن ادله، به وجود خداوند باور موجه پیدا کرد. فلاسفه مزبور برای حل این مشکل، نظریه برهان انباشتی را مطرح کرده‌اند. منطق حاکم بر این برهان، استقراگرایی و هدف از آن رسیدن به یک باور موجه است. ما قصد داریم با روش «تحلیلی - عقلی»، تقریرات برخی از فلاسفه غربی را با مبانی فلاسفه اسلامی ارزیابی کنیم و در نهایت نتیجه بگیریم که برهان انباشتی از دیدگاه بیشتر فلاسفه اسلامی، برهان موجهی برای اثبات وجود خداوند نیست، ولی از دیدگاه برخی از متکلمان و فلاسفه اسلامی و نگارنده، این برهان از ارزش معرفت‌شناختی ظنی در بسیاری از زمینه‌ها برخوردار است و در برخی شرایط تنها راه اثبات مدعا به کار بردن این برهان است.

**کلیدواژه‌ها:** اثبات وجود خدا، برهان انباشتی، ریچارد سوئین برن، بازیل میچل، کرولاین دیویس.

یکی از رویکردهای فلاسفه و متکلمان در اثبات وجود خدا، اثبات و تأیید عقلانی آن است. «اثبات و تأیید عقلانی وجود خدا» به این معناست که باور به آن منوط به اثبات و تأیید آن با ادله عقلی است. برخی از عقل‌گرایان برای اثبات وجود خدا به ادله قیاسی و برخی دیگر به ادله استقرائی تمسک جسته‌اند. استدلال‌های قیاسی، همچون برهان وجودی، برهان امکان و وجوب، برهان صدیقین، برهان علیت، و ادله استقرائی، همچون برهان آگاهی، برهان عنایت، برهان نظم، برهان تجربه دینی و برهان معجزه هستند. ادله مذکور تک‌تک با نقدها و ایرادهای گوناگونی از سوی فلاسفه و متکلمان مواجه بوده‌اند که یکی از علل گرایش برخی از فلاسفه به ایمان‌گرایی نیز همین نقدها و ایرادهاست. ناکارآمدی براهین و ادله اثبات وجود خدا به صورت مستقل برای اثبات وجود خدا، نه تنها از سوی ایمان‌گرایان، بلکه از سوی عده‌ای از عقل‌گرایان نیز پذیرفته شده است. ولی از این میان برخی از فیلسوفان، مانند *بازیل میچل* (Basil, Mitchell)، *ریچارد سوئین برن* (Richard, Swinburne) و *کرولین فرنکس دیویس* (Caroline Franks Davis) به‌علت آنکه تأکیدی جدی بر اثبات آموزه‌های دینی توسط ادله عقلانی دارند، رویکرد نوینی را برای اثبات عقلانی وجود خدا برگزیده‌اند. در این رویکرد به تمام ادله اثبات وجود خداوند نگاه انباشتی می‌شود. فلاسفه مزبور این برهان را تنها دلیل موّجه برای معقولیت وجود خداوند می‌دانند و سایر ادله استقرائی را به‌تنهایی شاهد و مؤید وجود خداوند به حساب می‌آورند (سوئین برن، ۲۰۰۴، ص ۴-۱۲؛ میچل، ۱۹۷۳، ص ۳۹؛ دیویس، ۱۳۹۱، ص ۸، ۳۰۵، ۱۴۹ و ۳۰۵). مؤید و شاهد از دیدگاه این فلاسفه (یعنی دلیل) به احتمال نتیجه می‌افزاید، ولی آن را به‌اندازه‌ای محتمل نمی‌کند که باور به آن موّجه و معقول باشد، بدین‌روی، با انباشت شواهد و مؤیدات گوناگون یک دلیل انباشتی می‌سازیم که احتمال صدق نتیجه را بیش از ۵۰ درصد محتمل می‌گرداند. با صرف محتمل شدن وجود خدا توسط ادله استقرائی از عدم آن، باور به آن معقول و موّجه نمی‌شود، بلکه باید این احتمال بیش از ۵۰ درصد باشد (سوئین برن، ۲۰۰۴، ص ۵۵-۵۶؛ دیویس، ۱۳۹۱، ص ۸ و ۳۰۵ و ۱۴۹ و ۳۰۵). پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که برهان انباشتی چیست؟ و چگونه می‌توان آن را با مبانی فلاسفه اسلامی ارزیابی کرد؟

پیشینه برهان انباشتی را در سه مرحله می‌توان بررسی کرد:

در مرحله اول، برهان انباشتی صرفاً یک ایده و تفکر بوده است. این برهان در سال اول میلادی توسط خدایاباوران و متکلمان مسیحی در مقابل ملحدان به کار می‌رفته است. ولی در آن زمان، اصطلاح «برهان انباشتی» نداشت و به صورت نظام‌مند، با مقدمات و مبانی، صورت‌بندی و سازماندهی نشده بود و صرفاً به صورت یک تفکر و ایده و یک راه برای اثبات مسائل دینی مطرح بود. برای نمونه، در آن زمان *آتانازیوس* (Athanasius) در مقابل کافران و ملحدان از این شیوه استفاده می‌کرده است (ایمیل سوئین برن به نگارنده).

مرحله دوم زمان پیدایش اصطلاح «برهان انباشتی» است. این اصطلاح تا زمان *بازیل میچل*، در هیچ منبع و اثری وجود نداشته و اولین بار *بازیل میچل* در کتاب *توجیه باور دینی* (The Justification of Religious Belief) برای این شیوه از استدلال، نام «برهان انباشتی» (Cumulative argument) را به کار برده است. ایشان ماهیت برهان انباشتی را به صورت کلی در یک فصل بیان کرده و هیچ صورت‌بندی برای این برهان انجام نداده است.

مرحله سوم دوران صورت‌بندی و سازماندهی این برهان است. بعد از *بازیل میچل*، *ریچارد سوئین برن* این برهان را به صورت مبسوط در کتاب *وجود خدا* (THE Existence of God, Oxford) بحث کرده و برای آن صورت‌بندی خاصی با مبانی و مقدمات ذکر کرده است (ایمیل سوئین برن به نگارنده). وی اولین فیلسوفی است که برهان انباشتی را در اثبات خدا باوری به گونه‌ای نظام‌مند، صورت‌بندی و تقریر کرده است. بعد از سوئین برن، برخی از فلاسفه همچون *دیویس* و *دیوید پلین*، به برهان *میچل* و سوئین برن گرایش پیدا کرده‌اند و برخی نیز همچون *جی. ال. مکی* این مبانی را به نقد گذاشته‌اند. لیکن همه فلاسفه بعد از *میچل* و سوئین برن، از آن دو متأثر بوده‌اند و عمدتاً تقریر نوینی برای این برهان ندارند.

در اهمیت این برهان همین کافی است که فلاسفه‌ای همچون *بازیل میچل*، سوئین برن و دیویس، تنها برهان انباشتی را دلیل کافی می‌دانند که می‌تواند باور به «وجود خدا» را موجه و معقول نشان بدهد و هیچ‌کدام از دیگر ادله به‌تنهایی نمی‌توانند باورها را توجیه کنند و صرفاً شاهد و مؤیدی به نفع مدعا هستند. تاکنون در زبان فارسی، تحقیق مستقلی درباره برهان انباشتی (غیر از پایان‌نامه نگارنده در خصوص بررسی برهان انباشتی بر اثبات وجود خدا) صورت نگرفته و در این زمینه، فقط در لابه‌لای کتاب‌ها، به‌اجمال مطالبی بیان شده است. بدین‌روی، با توجه به اهمیت این برهان در بین برخی از فلاسفه غربی ضروری است که در این زمینه پژوهش مستقلی به زبان فارسی صورت بگیرد.

### تقریر بازیل میچل

*میچل* (۱۹۱۷-۲۰۱۱) یکی از فلاسفه بریتانیایی و استاد فلسفه دین در دانشگاه آکسفورد بود (ایمیل سوئین برن به نگارنده). *میچل* براساس جمع دلایل و قرائن گوناگون، دلیل جدیدی می‌سازد و نام «برهان انباشتی» بر آن می‌گذارد (میچل، ۱۹۷۳، ص ۳۹؛ محمدرضایی، ۱۳۸۸، ص ۱۳۰). ایده برهان انباشتی به سال اول میلادی برمی‌گردد، ولی اولین کسی که نام «برهان انباشتی» را برای این ایده مطرح کرد و مستقلاً در کتاب خود به بررسی آن پرداخت، *بازیل میچل* بود (ایمیل سوئین برن به نگارنده). *میچل* در کتاب *توجیه باور دینی* در فصل سوم به ماهیت برهان انباشتی می‌پردازد و در فصول بعدی تا آخر کتاب، به بررسی اینکه چگونه با این برهان می‌شود از آموزه‌های مسیحیت، به‌ویژه از خدای مسیحیت دفاع کرد؛ ولی برهان انباشتی را برای اثبات وجود خدا اقامه نمی‌کند و فقط از چگونگی قابل دفاع بودن آموزه‌های مسیحیت با این برهان، سخن می‌گوید (میچل، ۱۹۷۳، ص ۳۹).

برهان انباشتی را *میچل* این‌گونه تعریف می‌کند که یک سلسله ادله قیاسی و استقرائی و شواهد جزئی حسی را که به‌تنهایی در اثبات مدعا ناموفق هستند، در برهان انباشتی می‌توانند نقش همیار ایفا کنند و در مجموع، مدعا را معقول و معنادار نشان بدهند (همان). *میچل* برای تبیین و توضیح این برهان، از مثال‌های غیرالهیاتی و کلامی استفاده می‌کند. او می‌گوید:

در یک کشتی، در هوایی طوفانی، مأمور نگهبان از وجود یک فانوس دریایی در موقعیت خاصی خبر می‌دهد. افسر راه (= مأمور جهت‌یابی و هدایت کشتی) می‌گوید که مأمور نگهبان نمی‌تواند یک فانوس دیده باشد؛ چون برطبق محاسبه او، آنان صد مایل تا خشکی فاصله دارند. مأمور نگهبان باید گردبادی یا نهنگی را در حال فواره زدن یا پدیده دریایی دیگری را که ممکن است مانند فانوس به

نظر برسد، دیده باشد. مأمور نگهبان قانع می‌شود که لابد اشتباه کرده است. اما اندکی بعد، دیده‌بان از وجود خشکی در جانب راست کشتی خبر می‌دهد. افسر راه، که هنوز به کار خویش مطمئن است، می‌گوید: لابد ابر است؛ و در واقع نیز در این شرایط، تشخیص ابر از خشکی بسیار دشوار است. اما پس از آن، ابرخشکی نمای دیگری در موقعیتی دیگر ظاهر می‌شود. واقعاً دارد به نظر می‌رسد که گویا افسر راه در محاسبه خود اشتباه کرده است. شاید او جریان آب را کمتر برآورد کرده باشد، یا آخرین رصد او از ستارگان به آن دقت که وی فکر می‌کرده نبوده باشد. مشاهدات گزارش شده با یکدیگر سازگارند و نشان از نزدیک شدن به خشکی دارند.

... به این پرسش که آیا فانوسی دریایی در آنجا بوده است یا نه؟ و این پرسش که آیا مأمور نگهبان آن فانوس را دیده یا چیز دیگری را؟ یا فقط خیال کرده که آن را دیده؟ تنها با یک ارزیابی فراگیر از آن موقعیت می‌توان پاسخ داد. ارزیابی ابتدایی افسر راه براساس محاسبه صرف، او را به اینجا رساند که بگوید: فانوسی وجود ندارد و مأمور نگهبان آن را ندیده است؛ و این به قدر کافی برای آن مرحله منطقی بود. اما گزارش‌های دیگر، هرچند ارزش اثبات‌کنندگی آنها - اگر به‌تنهایی در نظر گرفته شوند - اندک و به اندازه گزارش نخست قابل مناقشه است، به نحو انباشتی در حکم دلیلی قانع‌کننده‌اند بر اینکه از کل موقعیت تفسیر دیگری به‌دست دهیم (همان، ص ۱۱۲-۱۱۳).

از بررسی این مثال نتیجه می‌گیریم که از دیدگاه *بازیل میچل* اولاً، یک برهان انباشتی می‌تواند از شواهد جزئی حسی متنوع نیز تشکیل شود و لازم نیست این شواهد حسی از تجربه‌های مشابه بسیاری که یکدیگر را تأیید می‌کنند فراهم آمده باشند، بلکه می‌توانند به طیف گسترده‌ای از شواهد متوسل شوند. ثانیاً، در برهان انباشتی، مدعا می‌تواند خودش جزئی از مؤلفه‌های برهان انباشتی باشد. در مثال مذکور، واقع‌نما بودن احتمالی تجربه اصلی مأمور نگهبان، دقیقاً با برهان انباشتی نشان داده نمی‌شود، بلکه خود قسمتی از برهان انباشتی است. ثالثاً، چالش‌هایی که برای شاهد اول و دوم مطرح شد، قدرت اثبات‌کنندگی آنها را به‌طور کامل از بین نبردند، گرچه چالش‌ها بر این دو شاهد غالب آمدند؛ ولی با انباشت سه شاهد همگرا، واقع‌نما بودن مشاهده مأمور نگهبان اثبات شد. به عبارت دیگر، شواهدی که تک‌تک نتوانستند نقشی در اثبات مدعا ایفا کنند در برهان انباشتی، نقش حیاتی ایفا کردند (دیویس، ۱۳۹۱، ص ۱۵۰).

### تقریر سوئین برن

ریچارد سوئین برن، فیلسوف معاصر بریتانیایی، بعد از میچل، سمت استادی فلسفه دین را در دانشگاه آکسفورد برعهده گرفت. او در کتاب *وجود خدا* به تفصیل و در کتاب *آیا خدایی هست؟* به اجمال ادله اثبات وجود خداوند را تقریر نموده است. او این ادله را به‌صورت مستقل، دلیل‌های استقرائی مقولی (نوع C) می‌داند که به‌تنهایی نمی‌توانند نتیجه را بیش از ۵۰ درصد محتمل کنند، بلکه صرفاً نتیجه را «تأیید» (confirm) می‌کنند (سوئین برن، ۲۰۰۴، ص ۶ و ۱۸). ولی اگر این ادله را به‌صورت انباشتی در نظر بگیریم، دلیل استقرائی احتمالاتی (برهان انباشتی) تشکیل می‌شود که می‌توانند به‌صورت انباشتی در کنار هم، احتمال صدق مدعا را به بیش از ۵۰ درصد برسانند (همان، ص ۴-۶ و ۱۸). سوئین برن

برای برهان انباشتی تقریر خاصی دارد که آن را چنین صورت‌بندی می‌کند. ما در این قسمت می‌خواهیم تقریر برهان انباشتی وی را تبیین کنیم. روند استدلال سوئین برن برای اثبات وجود خدا به این شکل است:

او ابتدا  $h$  را نماد فرضیه «خدا وجود دارد» قرار می‌دهد و  $k$  را نشان‌دهنده اطلاعات پیشین و  $e1, e2, e3, e4$  و مانند آن گزاره‌هایی هستند که مردم به‌عنوان شاهد، له یا علیه وجود خدا ارائه می‌دهند. برای مثال،  $e1$  می‌شود نماد گزاره «جهان مادی وجود دارد»؛  $e2$  می‌شود «وجود این جهان منظم است» و مانند آن. حال اگر  $e1$  را گزاره «جهان مادی وجود دارد» بگیریم، استدلال از  $e1$  به  $h$  یک برهان جهان‌شناختی خواهد بود. در این برهان،  $k$  می‌شود صرفاً شواهد توتولوژیکال؛ زیرا در بررسی این برهان فرض را بر این می‌گذاریم که هیچ شاهد مرتبط دیگری در اختیار نداریم؛ به این صورت:

$$(1) P(h|e1 \& k)$$

این نشان‌دهنده احتمال وجود خدا بنا بر فرض وجود یک جهان مادی و همچنین شواهد توتولوژیکال است که می‌توانیم دومی را نادیده بگیریم. حال اگر این برهان، فرضیه را بیش از  $1/2$  محتمل کند، به این صورت:

$$(2) P(h|e1 \& k) > 1/2$$

آنگاه ما یک برهان استقرائی خوب از نوع  $P$  داریم؛ ولی اگر کمتر از  $1/2$  محتمل کند و از احتمال وجود فرضیه بر فرض اطلاعات پیشین و بدون در نظر گرفتن شاهد بیشتر باشد، به این صورت:

$$(3) P(h|e1 \& k) > P(h|k)$$

آنگاه ما یک برهان استقرائی خوب از نوع  $C$  در اختیار خواهیم داشت.

حال در برهان بعدی،  $e2$  را تطابق یا هماهنگی همان جهان مادی با نظم زمانی قرار می‌دهیم و  $k$  را اطلاعات پیشین به‌علاوه مقدمه برهان اول در نظر می‌گیریم و بدین‌سان، استدلال می‌کنیم از  $e2$  به  $h$ :

$$(4) P(h|e2 \& k)$$

یعنی: احتمال وجود خدا بنا بر فرض وجود یک جهان مادی، به‌علاوه منظم بودن آن به نظم زمانی است. در بررسی برهان سوم،  $k$  نماد اطلاعات پیشین به علاوه مقدمه برهان دوم خواهد بود و به همین صورت، در براهین بعدی. بدین‌سان، همه شواهد مرتبط درنهایت، در برهان ما استفاده خواهند شد و در نهایت، برهانی به این ترتیب شکل می‌گیرد (همان، ص ۱۷).

$$P(h|e11 \& K)$$

وی می‌گوید: «من حدوداً یازده برهان را بررسی می‌کنم... مسئله حیاتی که نهایتاً باید در نظر گرفته شود، این است که آیا  $P(h|e11 \& k) > 1/2$  هست یا چنین نیست؟» (همان).

سوئین برن معتقد است: هریک از براهین استقرائی نوع  $C$  به‌تنهایی وجود خدا را بیش از  $1/2$  محتمل نمی‌کنند، ولی اگر اینها را مجموعی و انباشتی نگاه کنیم، یک برهان استقرائی نوع  $P$  درست می‌شود که احتمال صحت فرضیه را بیش از  $1/2$  می‌کند. او می‌گوید:

یک دلیل استقرائی دلیلی است که احتمال نتیجه را افزایش می‌دهد. چندین دلیل استقرائی که باهم

لحاظ می‌شوند، که هر کدام از آنها احتمال نتیجه را افزایش می‌دهد، یک برهان انباشتی تشکیل

می‌دهند؛ به این معنا که این ادله مجموعاً نتیجه را بسیار محتمل‌تر از تک‌تک آنها می‌کنند (ایمیل سوئین برن به نگارنده).

از نظر سوئین برن همهٔ براهین انباشتی ادله استقرائی هستند، نه قیاسی؛ زیرا وقتی چنین براهانی نتیجه را از تک‌تک ادلهٔ قبلی بسیار محتمل‌تر می‌کند، پس تک‌تک ادلهٔ قبلی که در برهان انباشتی مجموعاً لحاظ شده‌اند، باید دلایل استقرائی محتمل باشند، نه دلیل قیاسی معتبر که نتیجهٔ یقینی می‌دهد (ایمیل سوئین برن به نگارنده).

### تقریر دیویس

کرولاین فرنکس دیویس در دانشگاه کوئین (کانادا)، دانشگاه توبینگن (آلمان)، دانشگاه آکسفورد (انگلستان) فلسفه خوانده و مدرک دکترای خود را در سال ۱۹۸۷ از دانشگاه آکسفورد گرفته است. او در کتاب *ارزش معرفت‌شناختی تجربه دینی* به برهان انباشتی اهتمام ویژه داشته است. او بیشتر از *بازیل میچل* متأثر شده است، نه از سوئین برن؛ زیرا بیشتر مبانی او در بحث برهان انباشتی به *بازیل میچل* نزدیک است و توجه ویژه‌ای به گفته‌های *میچل* نشان می‌دهد. از نظر او، قوی‌ترین استدلال برای اثبات وجود خدا از میان تمام ادلهٔ استقرائی، فقط دلیل «تجربهٔ دینی» است که آن را هم بدون برهان انباشتی یک دلیل ضعیف می‌داند (دیویس، ۱۳۹۱، ص ۳۰۵). به عبارت دیگر، دیویس معتقد است: اگر تجربه دینی در برهان انباشتی استفاده شود، می‌تواند نقش مهمی در اثبات وجود خدا ایفا کند.

دیویس برای تعریف «برهان انباشتی»، شکل و صورت‌بندی و تقریر خاصی بیان نمی‌کند و بیشتر به توضیح لوازم این برهان می‌پردازد. ولی از عبارت‌های او به‌وضوح مشخص می‌شود که دیدگاه او در رابطه با چیستی برهان انباشتی به دیدگاه *میچل* نزدیک است و فقط در برخی از لوازم با هم اختلاف دارند. برای آشنایی با تقریر و دیدگاه دیویس درخصوص برهان انباشتی باید ویژگی‌هایی را که این فیلسوف درخصوص این برهان بیان می‌کند توضیح دهیم:

ویژگی اول: دیویس برهان انباشتی را انباری از شواهد و ادله نمی‌داند. «انباری از شواهد و ادله» یعنی: ما صرفاً مجموع‌ای از شواهد را در نظر بگیریم که هیچ ارتباطی به همدیگر ندارند و هیچ چینش و ساختاری هم برای آنها ملاحظه نکنیم. از نظر او اجزای برهان انباشتی باید با همدیگر همیاری کنند. اجزای برهان انباشتی به مثابه سطل‌های سوراخ‌داری هستند که در برهان انباشتی باید این سطل‌ها را به‌گونه‌ای در یکدیگر قرار داد که سوراخ‌ها روبه‌روی هم نباشند تا سطل‌هایی که به‌تنهایی نمی‌توانستند آب نگه دارند، به صورت مجموعی و به کمک همدیگر قابلیت نگه داشتن آب را پیدا کنند. او معتقد است: در برهان انباشتی اجزای گوناگون ولی همگرا، مکمل یکدیگرند (همان، ص ۱۴۹).

ویژگی دوم: اجزای برهان انباشتی برای محتمل‌تر کردن صدق مدعا هستند؛ یعنی او به‌دنبال صرف معقولیت و معنادار شدن مدعا نیست، بلکه به‌دنبال این است که اجزای این برهان در کنار هم و به‌صورت انباشتی باید احتمال صدق نتیجه را به بیش از ۵۰ درصد برسانند (همان، ص ۳۰۵).

ویژگی سوم: دیویس، هم انباشت شواهد حسی را برهان انباشتی می‌داند و هم انباشت ادله قیاسی و استقرائی را و هم انباشت شواهد حسی و ادله و قراین را با هم.

ویژگی چهارم: اجزای این برهان به صورت مستقل قدرت اثبات‌کنندگی اندکی دارند و نمی‌توانند به صورت مستقل مدعا را اثبات کنند، ولی وقتی این ادله و شواهد به صورت انباشتی ملاحظه می‌شوند این قوت‌های اندک با تعامل همدیگر تبدیل به قوت قابل توجهی می‌شوند و مدعا را محتمل‌تر می‌کنند (همان).

ویژگی پنجم: دیویس برای این برهان صورت‌بندی قائل نیست و معتقد است: اجزای این برهان می‌توانند بسیار متنوع و پیچیده باشند و صورت‌بندی آن لازم نیست و ملاحظه انباشتی فاعل شناسا از این ادله و شواهد، مثل حوزه‌های غیرالهیاتی، کافی است.

### تقریر دیوید پلین

از دیدگاه پلین، مقصود از این برهان آن است که ما با توجه به همه براهینی که تاکنون برای توجیه اعتقاد به خداوند مطرح شد و نیز با توجه به ایرادهای گوناگونی که در رد آنها ذکر شد، ببینیم مفاد آنها روی هم‌رفته چیست؟ در عین حال که هیچ‌یک از این استدلال‌ها به تنهایی چندان قانع‌کننده نیست، ممکن است که آنها در کنار یکدیگر بتوانند معقولیت اعتقاد به وجود خداوند را به‌مثابه یک فاعل خودآگاه که در حد‌اعلای وجود، ارزش و عقلانیت است، نشان دهند (ای. پلین، ۱۳۸۳، ص ۳۲۸).

پلین راجع به چستی برهان انباشتی به همین مقدار کفایت می‌کند و بیش از این سخن نمی‌گوید، ولی با تأمل در عبارتهای وی، می‌توان سه ویژگی برای تقریر او بیان کرد:

اول. پلین معتقد است این برهان صورت‌بندی و شکل خاصی ندارد و همان‌گونه که در حوزه‌های غیرالهیاتی، مانند محاکم قضایی، با ملاحظه و ارزیابی مجموع شواهد و ادله، به یک نتیجه معقول می‌رسیم، در اینجا نیز با ملاحظه و ارزیابی شواهد و ادله و چالش‌های آنها، دنبال یک نتیجه معقول هستیم.

دوم. پلین به دنبال معقولیت و معنابخشی به مدعاست، نه به دنبال محتمل‌تر کردن مدعا. او نه معتقد است که انباشت ادله به صورت مکانیکی و با حساب احتمالات، احتمال صدق مدعا را افزایش می‌دهد و نه معتقد است که انباشت ادله و شواهد، منجر به محتمل‌تر کردن مدعا از نفی خودش، توسط داوری شخصی افراد می‌شود، بلکه می‌گوید: ما برای تبیین جهان دو فرضیه داریم که انباشت شواهد نشان می‌دهند که کدام‌یک از این فرضیه‌ها بهترین تبیین برای این شواهد موجود هستند.

سوم. او قائل به انباشت ادله یا شواهد خاصی نیست؛ یعنی او معتقد نیست که برهان انباشتی تنها از ادله قیاسی یا تنها از ادله استقرائی تشکیل می‌شود، بلکه می‌گوید: اجزای برهان انباشتی باید درجه‌ای از قدرت اثبات‌کنندگی را دارا باشند، نه اینکه قدرت اثبات‌کنندگی آنها مساوی صفر باشد. پس اجزای این برهان می‌تواند از ادله قیاسی و استقرائی و شواهد معتبر تشکیل شود، منتها باید قدرت اثبات‌کنندگی آنها مساوی صفر نباشد.

### نقد و بررسی برهان انباشتی از دیدگاه برخی از فلاسفه غربی

برهان انباشتی از دیدگاه برخی از فلاسفه غربی مورد مناقشه قرار گرفته است. در اینجا به نقدهای جی. ال. مکی و آنتونی فلو اشاره می‌کنیم:

الف) اشکال جی. ال. مکی

جی. ال. مکی (J. L. Mackie) فیلسوف ملحد بریتانیایی و از فلاسفه معاصر (۱۹۱۷-۱۹۸۱) است که در کتاب *معجزه خدا باوری* (The Miracle of Theism) نقدهایی را به برهان انباشتی مطرح کرده است. وی نه تنها بر برهان انباشتی، بلکه به همه براهین وجود خداوند نقدهای قابل توجهی وارد کرده است. جی. ال. مکی در این کتاب، انواع براهین اثبات وجود خدا و به ویژه براهین استقرائی اقامه شده از سوی سوئین برن را نقادی کرده است. او توجه خاصی به تقریرهای سوئین برن از براهین اثبات وجود خداوند نشان داده و از این رو، در صفحات بسیاری از کتاب خود اختصاصاً و نیز به تناسب، از مقدمه تا انتهای آن کتاب، به نقد مطالب وی پرداخته است. مکی دیدگاه‌های سوئین برن را مشخصاً در مواردی همچون «برهان جهان‌شناختی استقرائی» (Inductive Cosmological Argument)، «برهان نظم» (Argument for Design)، «برهان از روی آگاهی» (The Argument from Consciousness) و «موازنه احتمالات» (The Balance of probability) به نقد کشیده است؛ ولی در اینجا به تناسب موضوع این پژوهش، تنها نقدهای مربوط به «موازنه احتمالات» مطرح خواهد شد.

جی. ال. مکی در بحث موازنه احتمالات به دو اشکال درباره برهان انباشتی می‌پردازد:

اشکال اول: به اعتقاد او براهین اثبات وجود خدا نمی‌توانند با همدیگر ترکیب شوند و به صورت مجموعی تأثیر انباشتی داشته باشند؛ زیرا برای این امر باید همه براهین، واجد یک مدعا و یک جهت باشند (جی. ال. مکی، ۱۹۷۳، ص ۲۵۱). او می‌گوید:

این براهین مختلف ممکن است چنین پنداشته شود که این براهین مختلف به صورت مشترک می‌توانند این فرضیه را که «خدای شخصی وجود دارد» تأیید کنند. در ارزیابی این امکان (تأثیر انباشتی این براهین) ما باید توجه کنیم که چگونه یک فرضیه با هماهنگی براهینی که به تنهایی، به نفع آن فرضیه نیستند، می‌تواند تأیید شود (جی. ال. مکی، ۱۹۷۳، ص ۲۵۲).

از این عبارت وی چنین برداشت می‌شود که وی براهین اثبات وجود خدا را در یک جهت نمی‌داند و بدین روی انباشت آنها را بدون تأثیر می‌داند. از دیدگاه او، یک برهان، متعالی بودن خدا را اثبات می‌کند و برهان دیگر سریان و جریان داشتن خداوند را و دیگری خدایی را اثبات می‌کند که غیر مادی است بنابراین، همه براهین همسو نیستند و نمی‌توان از آنها برداشت انباشتی کرد و قدرت انباشتی برای مجموع آنها قائل شد.

پاسخ: سوئین برن در کتاب *وجود خدا* می‌گوید: گفته شده است که براهین متعدد وجود خدا، نتایج متفاوتی را اثبات می‌کنند. برای مثال، برهان جهان‌شناختی حداکثر نوعی موجود ضروری‌الوجود را نشان می‌دهد. برهان نظم هم حداکثر نشان می‌دهد که معماری برای جهان وجود دارد. برهان معجزه هم نشان می‌دهد نوعی روح مزاحم است. پس نقطه اشتراک این براهین کجاست؟ (سوئین برن، ۲۰۰۴، ص ۱۸).

وی بعد از طرح این اشکال چنین پاسخ می‌دهد که مستشکل، وارونه به مسئله نگریسته است. طبیعی است که مقدمات یک استدلال نشان‌دهنده تنها یک چیز نیست. برای مثال، در یک برهان قیاسی از هر مقدمه نتایج متعددی را می‌توان برداشت نمود. علاوه بر این، در براهین استقرائی هم مقدمات، نتایج متفاوتی را تأیید می‌کنند که از درجات گوناگونی برخوردارند. برای مثال، اگر روی شن‌ها، جای پای یک انسان وجود داشته باشد، نشان‌دهنده چه



چیزی است؟ این شکل می‌تواند نشان‌دهنده امور متفاوتی باشد؛ مثل اینکه شن‌ها شکل‌پذیر هستند، یا اینکه موجودی روی شن‌ها بوده است، یا اینکه مردی روی شن‌ها راه رفته است. شواهد گزاره‌های گوناگونی را با درجات متفاوتی محتمل می‌سازند. ولی ما تنها اثر شواهد گوناگون را در نسبت با گزاره‌ای که مدنظرمان است (یعنی گزاره «خدا وجود دارد») در نظر می‌گیریم. آیا هر کدام از آن شواهد، گزاره مدنظر ما را تأیید می‌کند یا خیر؟ باید ببینیم به‌ازای هر شاهد، میزان ارزش فرضیه براساس آن شاهد چقدر است؟ ممکن است یک شاهد، هم به نفع فرضیه مدنظر ما باشد و هم به نفع فرضیه مدنظر خصم ما، منتها وقتی فرضیه مدنظر ما از هر کدام از ادله گوناگون مقداری تأیید بگیرد، در مجموع و به‌صورت انباشتی که آنها را ملاحظه کنیم، در کنار یکدیگر، احتمال زیادی به آن فرضیه می‌بخشند. بنابراین هر کدام از شواهد جداگانه، به‌تنهایی احتمال آن فرضیه را چندان بالا نمی‌برند، اما در کنار یکدیگر تا حد زیادی به احتمال آن نظریه می‌افزایند (همان؛ جی.ال.مکی، ۱۹۷۳، ص ۱۸). در نتیجه شخص خداپور می‌تواند به اشکال مزبور این‌گونه پاسخ دهد که برهان جهان‌شناختی شاید به‌تنهایی اثبات‌گر خدای ابراهیم، عیسی و یعقوب نباشد، ولی این برهان در کنار اثرگذاری براهین دیگر، نقش خود را ایفا می‌کند تا به نتیجه مطلوب دست یابیم (سوئین برن، ۲۰۰۴، ص ۱۸؛ جی.ال.مکی، ۱۹۷۳، ص ۱۸).

اشکال دوم: جی.ال.مکی معتقد است: همان‌گونه که از برهان انباشتی می‌توان به‌نفع خداپوری استفاده کرد، همچنین می‌توان آن را به‌نفع خداپاباوری نیز به کار برد. او معتقد است: اگر انباشت ادله خداپاباوری می‌تواند احتمال وجود خدا را افزایش دهد، پس انباشت ادله خداپاباوران هم می‌تواند احتمال صدق نبود خدا را افزایش دهد (جی.ال.مکی، ۱۹۷۳، ص ۲۵۳).

پاسخ: سوئین برن به این اشکال این‌گونه پاسخ می‌دهد که دلیل اصلی منکران خدا که می‌توان آن را یک دلیل استقرائی مقولی خوب نامید، وجود شرور در عالم است که می‌تواند تا اندازه‌ای مدعای نبود خدا را محتمل سازد. اما زمانی که ما به ادله استقرائی مقولی به نفع خداپاباوری به‌صورت انباشتی نگاه می‌کنیم، در مجموع میزان احتمال صدق وجود خدا بیش از میزان احتمال نبود خدا می‌شود. منکران علاوه بر دلیل «وجود شرور» در عالم، دلیل «اختفای الهی» را نیز مطرح کرده‌اند؛ اما چون دلیل مزبور حتی در حد یک دلیل استقرائی مقولی خوب هم نیست، موجب افزایش احتمال خداپاباوری نمی‌شود. غیر از این دو دلیل، عمده مباحث منکران خداوند نقدهایی است که به ادله اثبات وجود خدا وارد کرده‌اند؛ یعنی ایشان شواهد دیگری برای ادعای خود مبنی بر نبود خداوند ارائه نکرده‌اند (سوئین برن، ۲۰۰۴، ص ۹).

(ب) اشکال آنتونی فلو

از دیدگاه فلو براهین اثبات وجود خدا را باید به دو قسم تقسیم کرد: ۱. براهینی که به‌صورت مستقل، از احتمال نسبی برخوردارند. ۲. براهینی که به‌صورت مستقل، کاملاً بی‌اعتبارند. او می‌گوید: نمی‌توان مطلقاً گفت که از انباشت ادله‌ای که به‌تنهایی ناموفق بوده‌اند، یک دلیل انباشتی موفق می‌توان تشکیل داد، بلکه باید گفته شود: از انباشت ادله‌ای که به‌صورت مستقل از احتمال نسبی برخوردارند، می‌توان یک دلیل انباشتی موفق به‌دست آورد. او قسم دوم را تشبیه به سطل‌های سوراخ‌دار می‌کند که به‌تنهایی نمی‌توانند آب را نگه دارند. بدین‌روی، به‌صورت مجموعی هم نمی‌توانند موفق به نگه‌داری آب شوند (میچل، ۱۹۷۳، ص ۴۰).

پاسخ: *بازیل میچل* به این اشکال این‌گونه پاسخ می‌دهد: ما قبول داریم اگر اجزای برهان انباشتی کاملاً بی‌اعتبار باشند برهان انباشتی تشکیل نمی‌شود، ولی این نقد برهان انباشتی اثبات آموزه‌های دینی نیست. شما ابتدا باید اثبات کنید که اجزای این برهان انباشتی خاص که - مثلاً - برای اثبات وجود خدا اقامه شده است، به صورت مستقل کاملاً نامعتبرند. سپس ادعا کنید که برهان انباشتی از این ادله نامعتبر نیز نامعتبر است. ولی تا وقتی که چنین کاری را نکرده‌اید حرف شما (*آنتونی فلو*) در حد یک یادآوری مفید خواهد ماند (همان).

به عبارت دیگر، فلاسفه قائل به برهان انباشتی معتقدند: ادله استقرائی به‌تنهایی نتیجه را تأیید می‌کنند؛ یعنی احتمال صدق نتیجه را کمتر از ۵۰ درصد افزایش می‌دهند، ولی نمی‌توان با این حد از احتمال به باور موجه دست یافت، بلکه برای باور موجه باید احتمال صدق نتیجه بیش از ۵۰ درصد باشد. بنابراین باید این ادله را انباشتی در نظر بگیریم تا با همیاری یکدیگر بتوانند نتیجه را معقول و موجه کنند.

مراد از اینکه فلاسفه مزبور ادله استقرائی را به صورت مستقل از هم، ناکارآمد می‌دانند این است که به‌تنهایی نمی‌توانند مدعا را موجه و معقول کنند، نه اینکه قدرت اثبات‌کنندگی آن ادله مساوی صفر باشد. بنابراین *میچل* در جواب اشکال به این نکته اشاره دارد که اگر ادله به‌تنهایی قدرت اثبات‌کنندگی‌شان مساوی صفر بود، از انباشت آنها چیزی حاصل نمی‌شد؛ ولی چنین چیزی هنوز اثبات نشده است.

### نقد و بررسی برهان انباشتی از دیدگاه فلاسفه اسلامی

از دیدگاه فلاسفه اسلامی برهان انباشتی از دو جهت مهم قابل نقد است: یکی از حیث روش استدلال و دوم از حیث نتیجه استدلال. برهان انباشتی از یک سو یک دلیل علمی و استقرائی برای اثبات وجود خداوند است و از سوی دیگر، نتیجه این استدلال احتمال است، در حالی که فلاسفه اسلامی معتقدند: مسائل فلسفی باید با روش تعقلی و با نتیجه یقین معرفت‌شناختی اثبات شوند. برای تبیین نقد فلاسفه اسلامی ابتدا لازم است «روش علمی» و «روش تعقلی» را توضیح دهیم:

مراد از «روش علمی» در این پژوهش، استقراگرایی است. استقراء یعنی: با بررسی افراد یک ماهیت و یافتن خاصیت مشترکی در بین آنها، حکم کنیم که خاصیت مزبور برای آن ماهیت، ثابت و در همه افراد آن، تحقق دارد (ابن‌سینا، ۱۳۹۶، ص ۱۳۷). این کار را در اصطلاح منطقی، «استقراء» می‌نامند. در استقراء اگر تمام افراد یک ماهیت بررسی شوند «استقراء تام» و اگر برخی از آنها مشاهده شوند «استقراء ناقص» نامیده می‌شوند (حلی، ۱۳۹۱، ص ۲۹۷). روشی که در علم استفاده قرار می‌شود استقراء ناقص است و استقراء تام عملاً میسر نیست. بنابراین کاربردی در علوم ندارد (همان، ص ۲۹۶). استقراء ناقص موجب یقین نمی‌شود؛ زیرا همواره چنین احتمالی (هرقدر هم ضعیف باشد) وجود دارد که بعضی از افرادی که بررسی نشده‌اند دارای این خاصیت نباشند. در نتیجه از روش استقرائی ناقص عملاً نمی‌توان یک نتیجه یقینی غیرقابل تردید گرفت (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ص ۱۰۹).

مراد از «روش تعقلی» در مباحث فلسفی، روش قیاسی است که از مقدمات عقلی محض تشکیل می‌شود. این مقدمات، یا از بدیهیات اولیه هستند یا به آنها منتهی می‌شوند، نه به بدیهیات ثانویه، مثل تجربیات. قیاس هنگامی

یقین‌آور است که علاوه بر داشتن شکل صحیح و واجد شرایط منطقی، هریک از مقدمات آن هم یقینی باشد. و قضایای یقینی اگر خودشان بدیهی نباشند ناگزیر باید به بدیهیات اولیه منتهی شوند؛ یعنی از قضایایی استنتاج شده باشند که نیازمند استدلال نباشند (همان، ص ۱۱۰-۱۱۱).

از دیدگاه فلاسفه اسلامی در مسائل فلسفی، باید روش استدلال «روش تعقلی» باشد و نتیجه استدلال، یقین معرفت‌شناختی باشد و استفاده از روش علمی در فلسفه اساساً ممکن نیست؛ زیرا روش علمی و روش تعقلی در هر عملی نمی‌تواند کارایی داشته باشند و هرکدام از آنها قلمرو خاصی دارند و این مرزبندی میان علوم، یک امر اعتباری نیست و بستگی به نحوه وجود و تحقق موضوع خود علم و موضوعات مسائل آن علم دارد.

شهید مطهری در رابطه با روش تحقیق در فلسفه معتقد است: روش فکری خاص هر علمی عبارت است از: یک نوع ارتباط فکری خاصی که بین انسان و موضوع آن علم باید برقرار شود و روشن است که نوع ارتباط فکری بین انسان و شیئی از اشیا بستگی دارد به نحوه وجود و واقعیت آن شیء؛ مثلاً اگر شیئی از نوع اجسام است ناچار باید ارتباط جسمانی و مادی بین انسان و آن شیء برقرار شود و احساس و آزمایش عملی، همان ارتباطات مادی است که دستگاه فکر با اشیا پیدا می‌کند، و اگر آن شیء وجود نفسانی دارد باید به صورت مشاهده‌ای حضوری و نفسانی که یگانه وسیله ارتباط ذهن با آن شیء است، باشد؛ و اگر آن شیء کیفیت عقلانی دارد یعنی: حقیقتی است که عقل با اعمال قوه انتزاع آن را یافته است. پس باید با سبک قیاس و برهان و تحلیل عقلانی بررسی گردد. از اینجا می‌توان نقش مهمی را که موضوعات گوناگون در علوم دارند دریافت؛ زیرا شیوه خاص تحقیق هر علم از ناحیه موضوع آن علم سرچشمه می‌گیرد (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۶ ص ۴۷۸). بنابراین، از دیدگاه فلاسفه اسلامی، موضوع فلسفه «وجود بما هو وجود» است و مسائل این موضوع عبارتند از: وحدت و کثرت و علیت و معلولیت و وجوب و امکان و مانند آن که همه این موضوعات مفاهیم صرفاً عقلانی هستند و روشن است که کنجکاوی درباره آنها جز با بررسی‌های عقلانی میسر نیست (همان، ص ۴۷۹). روش‌های علمی در این‌باره کارایی ندارند؛ زیرا موضوع این روش‌ها محسوسات است و مباحث فلسفی در زمره محسوسات نیستند (خرازی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۱۲).

از دیدگاه فلاسفه اسلامی باید در مسائل فلسفی به یقین معرفت‌شناختی برسیم و احتمال و ظن در فلسفه از ارزش علمی برخوردار نیست. در فلسفه و کلام اسلامی، یقین به دو قسم تقسیم می‌شود: یقین معرفت‌شناختی و یقین روان‌شناختی. «یقین معرفت‌شناختی» که از آن به «یقین بالمعنی الاخص»، «یقین ریاضی»، «یقین علمی» و «یقین فلسفی» نیز یاد می‌شود، عبارت است از: «الیقین هو التصدیق الجازم المطابق للواقع الثابت» (طوسی، ۱۳۶۳، ص ۴۹-۳۶).

در این تعریف «یقین معرفت‌شناختی» چهار قید درج شده است. تصدیق، جزم، مطابقت با واقع و ثبات (عدم قابلیت زوال یا نقض). قید اول جنس تعریف است که شامل ظن هم می‌شود. با قید دوم، ظن و با قید سوم، جهل مرکب، و با قید چهارم، تقلید از تعریف مذکور خارج می‌گردد. طبق این تعریف، در «یقین معرفت‌شناختی»، علم مضاعف شرط است؛ یعنی یقین علمی - در حقیقت - متشکل از دو علم است؛ مثلاً، وقتی ما یقین داریم که کل از

جزء بزرگ‌تر است، این یقین ما از دو یقین و علم تشکیل شده است: یکی علم و یقین به بزرگ‌تر بودن کل از جزء و دومی علم و یقین به اینکه محال است کل از جزء بزرگ‌تر نباشد. اگر یقینی متشکل از این دو علم نباشد، در منطبق برهان، به آن «یقین» نمی‌گویند. بنابراین، «یقین بالمعنی الاخص» عبارت است از: علم به ثبوت چیزی برای چیزی همراه با استحاله نقیض آن (صدر، ۱۳۹۸، ص ۳۲۲).

اما «یقین روان‌شناختی» که از آن به «یقین ذاتی» نیز تعبیر می‌شود، یقینی است که از تلقین برمی‌خیزد. اگر چیزی را چندبار به کسی تلقین کنند، به تدریج برای او باور پیدا می‌شود و براساس آن یقین، عمل می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ص ۲۴۰). به بیان دیگر، یقین بالمعنی الاعم عبارت است از: مطلق اعتقاد جازم که ضرورتی ندارد در آن، احتمال خلاف منتفی باشد (مظفر، بی‌تا، ص ۳۵۹)؛ مثلاً، انسان خواب هولناکی می‌بیند و از آن خواب یقین می‌کند که مرگش نزدیک است، و یا گاهی نامه‌ای که خطش بسیار شبیه خط دوستش است به دستش می‌رسد و یقین می‌کند که نامه از دوستش است. اما در عین حال، اصلاً محال نمی‌بیند که زنده بماند یا نامه از طرف دوستش نباشد، با آنکه احتمال این معنا را نمی‌دهد، لیکن احتمال ندادن به معنای استحاله نیست (صدر، ۱۳۹۸، ص ۳۲۲).

از دیدگاه علامه طباطبائی ما باید در مسائل فلسفی به شکلی بحث کنیم که منتج به یقین معرفت‌شناختی باشد، وگرنه شک ما درباره حقیقت اشیا برطرف نمی‌شود. او معتقد است: برای اینکه بحث درباره واقع بما هو واقع یقینی باشد، تنها باید از قیاس برهانی استفاده کرد. در نتیجه در فلسفه از دیگر انواع قیاس، یعنی قیاس جدلی، خطابی، شعری و مغالطی و از روش‌های علمی که منتج احتمال‌اند، نمی‌توان بهره برد (طباطبائی، ۱۳۸۶، ص ۱۴). حکیم سبزواری تصریح می‌کند که «آنچه در حکمت (فلسفه) مورد اتباع است، برهانی است که منتج یقین باشد؛ زیرا ظن هیچ اعتباری در حکمت ندارد» (سبزواری، ۱۳۹۰، ص ۱۰۹).

## بحث و بررسی

ادله اثبات وجود خداوند یا یقینی هستند یا اقماعی. فلاسفه اسلامی عمدتاً در مباحث فلسفی بر ادله یقینی تکیه کرده‌اند و اثبات احتمالی و ظنی را در این مباحث بی‌ارزش می‌دانند و معتقدند: باید به یقین نافی شک دست پیدا کنیم. اما از دیدگاه نگارنده دلایل ظنی و اقماعی تا زمانی که رد نشده‌اند، در طریق کاشفیت هستند، هر چند بالفعل کاشف از واقع نیستند. اگر کسی بتواند با برهان یقین‌آور به اثبات وجود خدا برسد و بتواند به یقین نافی شک دست پیدا کند قطعاً به واقعیت دست پیدا کرده است؛ ولی اگر کسی نتواند از این طریق به یقین نافی شک دست پیدا کند، با ادله اقماعی و ظنی تا حدی می‌تواند به واقعیت نزدیک شود. به عبارت دیگر، اولویت اول این است که بکوشیم به یقین نافی شک برسیم تا واقعیت کامل برای ما کشف شود؛ ولی اگر چنین نشد، ادله اقماعی می‌توانند تا حدی ما را به کشف واقعیت نزدیک کنند. این درست نیست که بگوییم: یا ادله قیاسی یقین‌آور باید باشد یا هیچ دلیلی قابل قبول نیست؛ زیرا ما به دنبال کشف واقعیت هستیم. حال اگر توانستیم واقعیت را صددرصدی کشف کنیم که بسیار خوب است، ولی اگر نتوانستیم صددرصدی کشف کنیم دست کم هر قدر می‌توانیم باید به کشف واقعیت نزدیک شویم.

بسیاری از مسائل علمی، کلامی، اصولی، فقهی، قضایی و تاریخی با ادله اقلی، به‌ویژه با انباشت این ادله اثبات می‌شوند و روشن است که ما در همه این امور به دنبال کشف واقعیت هستیم و این ادله ما را در این امور به واقعیت نزدیک می‌کند. از سوی دیگر نوع عقلا بر این ظن تکیه و بدان عمل می‌کنند. یک نمونه برای اثبات مسئله تاریخی با جمع ادله اقلی ذکر می‌کنیم:

آیت‌الله سبحانی در چندین کتاب و مقاله، به بحث «جمع القرائن و الشواهد» برای اثبات نبوت مدعی صادق می‌پردازد. ایشان بعد از آنکه این بحث را ساری و جاری در محاکم قضایی برای حل و فصل دعوی و نزاعات و صدور حکم توسط قاضی می‌داند، تصریح می‌کند که می‌توان عیناً همین رویکرد را در اثبات نبوت مدعی صادق به کار گرفت. ایشان می‌گوید: این راه سوم برای تمییز پیامبر راستین از کاذب است، و این راه یک ضابطه شایع در محاکم قضایی است که برای حل اختلافات به آن تکیه می‌شود... و این راه کامل می‌شود به سبب جمع کردن قرائن و شواهدی که ممکن است ادعای مدعی را تأیید کنند یا منکر را انکار کنند و به سبب ضمیمه کردن برخی از آنها به برخی دیگر، یقین به صحت ادعای او حاصل شود یا او انکار گردد (سبحانی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۸۴ و ۴۲۸؛ همو، ۱۴۱۲ق، ص ۱۱۷؛ همو، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۳۹).

به اعتقاد وی این رویکرد استدلالی، ادله و شواهد و قرائن ظنی و احتمالی را یقین آور می‌کند. از عبارت او چنین استفاده می‌شود که عدد معینی برای تعداد شواهد موجود در این نوع برهان مدنظر نیست و شواهد باید آن مقدار باشد که یقین حاصل شود و حصول یقین نسبت به افراد متفاوت است. وی از مجموع قرائن و شواهدی همچون اخلاق و روایات کمالی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در طول حیاتش، چه قبل از اسلام و چه پس از آن، محیط ظهور اسلام، مضمون دعوتش، نحوه دعوت او به دین و ویژگی‌های پیروان آن حضرت و مانند آن، نبوت مدعی را که جامع این صفات و اوصاف است نتیجه می‌گیرد و سرانجام مطرح می‌کند که گرچه این ادله و شواهد به صورت مجزا مفید یقین نیستند، اما به صورت انباشتی مفید یقین هستند (سبحانی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۸۴-۳۸۶ و ۴۲۸-۴۳۴).

به نظر می‌رسد مراد ایشان از «یقین»، یقین منطقی نیست، بلکه همان اطمینان و ظن قوی است که تاحدی کاشف از واقع باشد؛ زیرا یقین منطقی نافی شک از قیاسی که مقدمات یقینی دارد، حاصل می‌شود، و معلوم است که ما در بحث اثبات نبوت مدعی صادق، به دنبال کشف واقعیت هستیم.

ظن‌آوری ادله اقلی از درجات متفاوتی برخوردار است، برخی از آنها ما را خیلی به واقعیت نزدیک می‌کند و برخی کم. ولی اگر این ادله اقلی را به صورت انباشتی ملاحظه کنیم، بسیار به واقعیت نزدیک شده‌ایم و حتی برخی همچون *فخر رازی* مدعی شده‌اند که انباشت ادله اقلی در باب اثبات وجود خدا، ما را به یقین می‌رساند که مراد ایشان از یقین، بسیار نزدیک شدن به واقعیت است، نه یقین منطقی.

*فخر رازی* از جمله فلاسفه اسلامی است که در قرن ششم هجری به اهمیت کارکرد تکرر ادله پی برده و از آن برای اثبات وجود خداوند استفاده کرده است. او در آثار خود، به‌ویژه در کتاب *المطالب العالیه من العلم الالهی* که جلد نخست آن به دلایل اثبات وجود خداوند پرداخته است و مفصل‌ترین کتاب کلامی - فلسفی وی به‌شمار می‌آید، بحث

تکثر ادله را مطرح کرده است. وی دلایل اثبات وجود خداوند را به دو دسته تقسیم می‌کند: دلایل یقینی و دلایل اقلی. «دلایل یقینی» استدلال‌هایی هستند مبتنی بر طرق امکان ذات، حدوث ذات و امکان صفات و حدوث صفات. او برای دلایل اقلی از سه حوزه یاد می‌کند: علوم تاریخی، معرفت و شناخت احوال پیشینیان؛ علوم متعلق به اصحاب ریاضیات و ارباب مکاشفات؛ و قسم سوم علوم ناظر بر عالم یا علوم دنیوی (فخر رازی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۳۹).

فخر رازی معتقد است: اگر ادله اقلی را به صورت انباشتی و مجموعی در نظر بگیریم، به یک نتیجه یقینی دست پیدا می‌کنیم. وی می‌گوید: تکثر ادله اقلی منتهی به افاده یقین می‌شود؛ زیرا یک دلیل اقلی مفید ظن است، ولی وقتی دلیل دیگری بر این دلیل اول ضمیمه می‌شود، ظن اولی قوت پیدا می‌کند و همچنین در ضمیمه ادله دیگر این ظن قوی‌تر می‌شود، تا اینکه سرانجام منتهی به حصول یقین می‌گردد (همان).

مراد فخر رازی از «یقین» همان نزدیک شدن به واقعیت است که احتمال صدق نقیض خود را دربر دارد و نافی شک نیست؛ زیرا یقین نافی شک از ادله قیاس برهانی حاصل می‌شود که مقدمات یقینی دارد. از این عبارت فخر رازی استفاده می‌شود که قبل از *بازیل میچل* و *سوئین برن* از بین متکلمان اسلامی کسانی بوده‌اند که به اهمیت کارکرد برهان انباشتی پی برده‌اند، ولی با عنوان «برهان انباشتی» از آن یاد نکرده‌اند.

از جمله فلاسفه دیگر که معتقدند با انباشت شواهد و ادله می‌توان به نتیجه یقینی در باب اثبات وجود خدا رسید، شهید صدر است. شهید صدر در مقدمه *الفتاوی‌الواضحه* که مستقلاً تحت عنوان *موجز فی اصول الدین* چاپ شده، دو نوع استدلال برای اثبات وجود خداوند اقامه کرده است: نوع اول را دلیل علمی «استقرائی» و نوع دوم را «دلیل فلسفی» نامیده است. در اینجا به اختصار دلیل علمی یا استقرایی ایشان را گزارش می‌کنیم. البته ناگفته نماند که دلیل استقرائی شهید صدر فقط در برهان نظم است، نه ادله دیگر اثبات وجود خدا.

او دلیل علمی را این‌گونه بیان می‌کند که هر دلیلی بر حس و تجربه اعتماد و از شیوه دلیل استقرائی مبتنی بر حساب احتمالات تبعیت کند دلیل علمی است. شیوه شهید صدر در اقامه دلیل علمی بر اثبات وجود خداوند عبارت است از: شیوه دلیل استقرائی قائم بر حساب احتمالات. بر این اساس منهجی که ایشان در اثبات خداوند دنبال می‌کند همان منهجی است که ما در زندگی عادی و روزانه خود در علوم تجربی به کار می‌گیریم. برای مثال، وقتی پستی نامه‌ای را برای شخصی می‌آورد، او از روی قرائن و شواهد ظاهری پی می‌برد که مثلاً نامه از برادر اوست. در علم پزشکی هم تأثیر یک دارو را بر بیماری‌ها به همین شیوه به دست می‌آورند. عالم طبیعی نیز بر اساس شواهد و قرائن به همین نحو - مثلاً - پی به وجود الکترون می‌برد. در همه این مثال‌ها، در حقیقت منهج و شیوه عمل عبارت است از: دلیل استقرائی مبتنی بر حساب احتمالات.

- شهید صدر مراحل این شیوه را اینگونه بیان می‌کند:
۱. مواجهه با شواهد و ظواهر حسی و تجربی فراوان؛
  ۲. ارائه فرضیه‌ای برای تفسیر آن شواهد؛

۳. بررسی اینکه اگر فرضیه ارائه شده کاذب و نادرست باشد، آیا حضور و وجود آن شواهد و قرائن مجموعاً و در کنار هم به شدت ضعیف (مثل یک درصد یا یک در هزار) است یا نه.

۴. در صورتی که نتیجه بررسی در مرحله قبل مثبت باشد، با تمسک به همان شواهد و ظواهر، حکم به صدق فرضیه می‌کنیم.

۵. اگر احتمال وجود آن شواهد مجموعاً در رابطه با میزان اثبات فرضیه طرح شده توسط آن شواهد، نسبت به احتمال عدم آن شواهد، بر فرض کذب فرضیه بیشتر باشد، میزان اثبات فرضیه بالاتر می‌رود، تا حدی که در حالات عادی انسان را به درجه یقین می‌رساند.

درواقع ملاک‌های ارزیابی همان ملاک‌هایی است که وی در کتاب *الاسس المنطقیه* ذکر کرده است. وی با ارائه مثال‌های گوناگونی از زندگی عادی انسان‌ها و نیز مثال‌هایی از علوم تجربی، مراحل مذکور را نشان داده و سپس به همین نحو فرضیه اثبات وجود خداوند را مطرح و آن را اثبات کرده است. شهید صدر با ارائه شواهد و قرائن فراوانی، همچون جلوه‌های بی‌شمار نظم در جهان که اگر هر کدام تعبیر کند و یا در جای خود نباشد، حیات به کلی نابود می‌شود، فرضیه وجود خداوند را برای تبیین و تفسیر آن نظم شگرف مطرح و آن را اثبات می‌کند (صدر، ۱۳۴۱ق، ص ۲۱-۳۹؛ همو، ۱۴۱۷ق، ص ۱۲۷-۱۴۸؛ سوئین برن، ۱۳۸۱، ص ۲۳۱-۲۳۲). بنابراین شهید صدر نیز با انباشت شواهد حسی، وجود خداوند را به صورت یقینی اثبات می‌کند؛ زیرا او معتقد است: از انباشت احتمالات، یقین متولد می‌شود.

از دیدگاه نگارنده، دلیل علمی شهید صدر نزدیک به برهان انباشتی *بازیل میچل* است؛ زیرا *میچل* معتقد است: انباشت شواهد و ادله می‌تواند یک مدعا یا تفسیر را معقول و معنادار نشان دهد. شهید صدر نیز با انباشت شواهد جزئی حسی از نظم‌های شگرف جهان، می‌خواهد اثبات کند که این شواهد تنها می‌توانند فرضیه وجود خدا را معنادار نشان دهند، نه فرضیه‌های جایگزین را. به عبارت دیگر، فرضیه وجود خدا بهترین تبیین برای شواهد موجود است.

چنانکه در تبیین نظر *فخر رازی* گفتیم، در اینجا نیز نمی‌تواند مراد یقین نافی شک باشد، بلکه مراد نزدیک شدن به واقعیت است.

سوئین برن نیز معتقد است: هر قدر بیشتر به یقین نزدیک شویم به همان مقدار از باور قدرتمندتری برخوردار خواهیم بود. ایشان با طرح برهان انباشتی سعی بر این دارد که باورهای خود را با درصد احتمال بالایی اثبات کند (سوئین برن، ۲۰۰۵، ص ۵۴).

از دیدگاه نگارنده برهان انباشتی را نمی‌توان به ادله قیاسی یا استقرائی یا شواهد حسی و مانند آن محدود کرد، بلکه اجزای این برهان می‌تواند از هر دلیل و شاهدهی تشکیل شود و می‌تواند تا جایی پیش برود که ما را به واقعیت بسیار نزدیک‌تر کند. در بسیاری از زمینه‌ها و شرایط ما ناچاریم برای اثبات مدعای خود از این برهان بهره ببریم؛ از جمله اگر بخواهیم وجود خدا را برای ملحدان و مردم عادی اثبات کنیم این برهان بهترین دلیل خواهد بود؛ زیرا بسیاری از ملحدان مقدمات ادله قیاسی برهانی را قبول نمی‌کنند و بسیاری از مردم عادی برایشان سخت است با

براهین قیاسی فلسفی بتوانند به وجود خداوند علم پیدا کنند. بدین‌روی در این شرایط با انباشت هر دلیل اقتاعی که مقبول مخاطب است، می‌توان برای وی یک دلیل اطمینان‌آور اقامه کرد و اگر او معاند و لجباز نباشد، می‌تواند با ملاحظه مجموعی ادله اقتاعی، به یک اطمینان و آرامش درونی نسبت به صدق مدعا برسد و این اطمینان ناشی از این است که این ادله تا حدی کاشف از واقع هستند.

میزان سنجش درجه احتمال بستگی به فاعل شناسا دارد. افراد با ذهنیت‌های گوناگون در شرایط متفاوت نسبت به یک دلیل واکنش‌های مختلفی دارند؛ مثلاً یک دلیل برای شخص ۵۰ درصد احتمال می‌آورد، ولی برای شخص دیگر ۷۰ درصد و شخص دیگری را بسیار به واقعیت نزدیک می‌کند. مقدمات و اجزای برهان انباشتی را تا جایی باید ادامه داد که مخاطب استدلال به اطمینان برسد و نسبت به مدعا دغدغه نداشته باشد. در طول تاریخ، بیشتر عقلا با ملاحظه مجموعی ادله و شواهد اقتاعی گوناگون، به وجود خدا و معاد و نبوت و امامت اعتقاد پیدا کرده‌اند، نه با برهان‌های یقین‌آور فلسفی، و نمی‌توانیم مدعی شویم که اعتقاد و دین همه این افراد به خطاست.

نکته‌ای که لازم است بیان شود این است که این برهان تا زمانی می‌تواند یک باور را موجه کند که در مقابلش ملحدان نتوانند برهان انباشتی بر نبود خداوند اقامه کنند. اگر ملحدان از چالش‌های ادله وجود خدا یک برهان انباشتی بسازند، می‌توانند برهان ما را با مشکل مواجه سازند. برهان انباشتی مختص اثبات وجود خداوند نیست، بلکه برای هر مدعایی می‌توان برهان انباشتی اقامه کرد.

### نتیجه‌گیری

در این مقاله، برهان انباشتی بر اثبات وجود خداوند را بررسی کردیم. ابتدا پیشینه آن را بیان و سپس به تقریر میچل، سوئین برن، دیویس و پلین اشاره نمودیم و بعد از آن، نقدهای برخی از فلاسفه غربی و فلاسفه اسلامی را آوردیم و بعد پاسخ مدافعان برهان انباشتی را از این نقدها مطرح ساختیم. چنانکه مشخص شد، برهان انباشتی تنها برهان موجه و معقول برای اثبات وجود خداوند از دیدگاه برخی از فلاسفه غربی است و بقیه ادله را به‌عنوان مؤید و شاهد برای مدعا ذکر می‌کنند. ما با بیان شواهدی از متکلمان اسلامی ثابت کردیم که قبل از فلاسفه غربی، متکلمان اسلامی به معنای این برهان توجه داشته‌اند، گرچه اولین بار اصطلاح «برهان انباشتی» را بازیل میچل مطرح نموده، ولی اصل بحث در میان متکلمان اسلامی مطرح بوده است. در پایان، از برهان انباشتی دفاع کردیم و گفتیم: لازم نیست در مباحث فلسفی لزوماً به یقین نافی شک برسیم، بلکه هر قدر بتوانیم به واقعیت نزدیک‌تر شویم، به همان اندازه ارزش معرفت‌شناختی دارد و بدیهی است که انباشت ادله اقتاعی، ما را از یک دلیل اقتاعی بیشتر به واقعیت نزدیک می‌کند. در طول تاریخ، بیشتر عقلا با این برهان به اعتقادات اساسی خود دست پیدا کرده‌اند. به‌عبارت‌دیگر، چون برهان انباشتی، تا حدی کاشف از واقعیت است، از ارزش معرفت‌شناختی برخوردار است، ولی ارزش معرفت‌شناختی آن در حد یقین منطقی نیست.



## منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۹۶، *اشارات و تنبیهاات*، تحقیق مجتبی زارعی، چ چهارم، قم، بوستان کتاب.
- ای. پلین، دیوید، ۱۳۸۳، *مبانی فلسفه دین*، گروه مترجمان، ویرایش سید محمود موسوی، قم، بوستان کتاب.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۳، *دین‌شناسی*، قم، اسراء.
- حلی، حسن بن یوسف، ۱۳۹۱، *الجواهر النضید*، تحقیق محسن بیدارفر، چ پنجم، قم، بیدار.
- خرازی، سید محسن، ۱۴۲۷ق، *بدایة المعارف الالهیات*، چ پانزدهم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- دیویس، سی. اف. ۱۳۹۱، *ارزش معرفت‌شناختی تجربه دینی*، ترجمه علی شیروانی و حسینعلی شیدان شید، قم، مفید.
- سبحانی، جعفر، ۱۴۱۲ق، *الهیات علی هدی الكتاب و السنه و العقل*، چهار جلد، چ سوم، قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۱۸ق، *محاضرات فی الهیات*، تلخیص علی ربانی گلپایگانی، چ ششم، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۲۵ق، *رسائل و مقالات*، شش جلد، چ دوم، قم، مؤسسه امام صادق (ع).
- سبزواری، هادی، ۱۳۹۰، *شرح المنظومه فی المنطق و الحکمه*، تحقیق محسن بیدارفر، چ دوم، قم، شریعت.
- سوئین برن، ریچارد، ۱۳۸۱، *آیا خدایی هست؟*، ترجمه محمد جاودان، قم، مفید.
- صدر، سید محمدباقر، ۱۲۴۱ق، *الفتاوی الواضحه*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۱۷ق، *الموجز فی اصول الدین*، تحقیق عبدالجبار الرفاعی، قم، حبیب.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۹۸، *الاسس المنطقیه*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
- طباطبائی، سید محمدحسین، ۱۳۸۶، *نهایة الحکمه*، تحقیق غلامرضا فیاضی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع).
- طوسی، نصیرالدین، ۱۳۶۳، *اساس الاقتباس*، تصحیح موسی رضوی، تهران، دانشگاه تهران.
- فخرالدین رازی، ۱۴۰۷ق، *المطالب العالیه من العلم الالهی*، تحقیق احمد حجازی سقا، بیروت.
- محمدرضایی، محمد و دیگران، ۱۳۸۸، *جستارهایی در کلام جدید*، چ دوم، قم، دانشگاه قم.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۶، *آموزش فلسفه*، چ هفتم، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۹۰، *مجموعه آثار*، چ پانزدهم، تهران، صدرا.
- مظفر، محمدرضا، بی‌تا، *المنطق*، چ دوازدهم، قم، دارالعلم.

Mitchell, Basil, 1973, *The Justification of Religious Belief*, The Macmillan Press, LTD, London and Basingstoke.

Mackie, J. L., 1973, *The Miracle of Theism*, Oxford, University Press, LTD.

Swinburne, Richard, 2004, *The Existence of God*, Oxford, University Press.

\_\_\_\_\_, 2008, *Epistemic, Justification*, Oxford, University, Press.

Dear Hasan

Here are my answers to your questions. An inductive argument is an argument which increases the probability of a conclusion. Several inductive arguments taken together, each of which increases the probability of a common conclusion, are cumulative; that is, together they make the conclusion a lot more probable than they would do independently. I think you must discover from your own university whether your thesis examiners will require you to discuss the nature of inductive argument at any great length; your thesis supervisor can no doubt advise you on this. But note that all cumulative arguments are inductive. This is because if a later such argument makes the conclusion of an earlier argument more probable than the earlier argument does by itself, the earlier argument can only have been an inductive or probabilistic argument; it could not have been a valid deductive argument. You ask who 'started for the first time cumulative arguments for the existence of God'. The phrase 'cumulative argument' is certainly a phrase used only in recent discussions. My predecessor as Professor the Philosophy of Religion at Oxford, Basil Mitchell, wrote a book entitled *The Justification of Religious Belief*; and he advocated a 'cumulative case' for the existence of God. But the idea that more than one argument can increase the probability that there is a God is surely very old. Thus, many early Christian theologians argued to the existence of God from 'the harmony' in nature. They pointed out that the different elements of which the universe was made (in their view, these were earth, air, fire and water) were so arranged that they produced night regularly succeeding day, and earth as well as sea (both of which are useful to us), and that the elements were so well balanced in our own bodies as to make an efficient body. See for example the later parts of Athanasius's work *Against the Heathens*. Such a writer was arguing that each separate phenomenon produces additional evidence for the existence of God beyond that produced by other phenomena. The main constitutive arguments of my own cumulative case for the existence of God in my book *The Existence of God* are contained in chapters 7, 8, 9, 10, 12 & 13. Chapter 11 discusses an argument against the existence of God; and the earlier chapters explain the nature of inductive arguments and how together they make a cumulative case. I hope I have answered your questions.

With best wishes - Richard Swinburne.